

هرج و مرجی بی سلوک

نوشته:

سید نوری کیافر

گردآورنده: آرمان صداقت

سرشناسه	: کیافر ، نوری ، ۱۳۱۱
عنوان و نام پدیدآور	: هرج و مرج بی سلوک / سید نوری کیافر، گردآورنده آرمان صداقت
مشخصات نشر	: لاهیجان: شادمان، ۱۳۹۳.
مشخصات ظاهری	: ۳۲۱ ص
شابک	: ۱۵۰۰۰ ریال شابک ۹۷۸۹۶۴۵۸۶۸۴۲۸
وضعیت فهرست نویسی	: فیبا
موضوع	: کیافر ، نوری ، ۱۳۱۱ --- مقاله ها و خطابه ها
موضوع	: مقاله های فارسی --- قرن ۱۴
شناسه افزوده	: صداقت ، آرمان ۱۳۶۵ -- گردآورنده
رده بندی کنگره	: ۱۳۹۳ ۴ هـ ۱۶۵ ی / PIR ۸۳۵۸
رده بندی دبویی	: ۸ ۴ / ۶۲
شماره کتابشناسی ملی	: ۳۵۹۷۵۶۹



انتشارات شادمان Email : Shadmanpublication@yahoo.com

لاهیجان : خیابان پرستار - نیش خ پاسداران تلفن ۲۲۴۶۶۷۶ فاکس ۲۲۳۲۵۳۷ - ۰۱۲۱

نام کتاب	: هرج و مرج بی سلوک
نویسنده	: سید نوری کیافر
گردآورنده	: آرمان صداقت
حروفچینی	: فریده بیات
نوبت چاپ	: اول (زمستان ۹۳)
طرح جلد	: مهندس ع رضائیان
چاپ	: جهانگیر شادمان
صحافی	: دلشاد
شمارگان	: ۲۰۰۰ جلد
قیمت	: ۱۵۰۰۰ تومان

تمامی حقوق چاپ و نشر این اثر بطور انحصاری در انحصار مولف و ناشر می باشد.

مرکز بخش: تهران - میدان انقلاب - ابتدای خ کارگر شمالی کوچه مستعلی پ ۲۶

طبقه ۳ - واحد ۹ - تلفن ۶۶۹۱۶۲۵۵ - ۶

یادداشت گردآورنده:

هزار جهد بگردم که سرعشق ببوشم نبود بر سر آتش میسرم که نجوشم

پدر بزرگم برای من یک الگوست، هر چند که او به هیچ الگویی عقیده ندارد و استدلالش این است که هر الگو متعلق به شرایط زمانی خود است و چون جامعه مدام در حال حرکت است شرایط نوین مطابق ضرورت‌ها پیش می‌آید که باید متناسب با آن به پاسخ پرداخت. به ویژه اینکه هر انسان به رغم گونگی امکانات و اختصاصات ژنتیکی و ساختار روانی یک واحد مستقل است.

باری نویسنده محترم مانند همه انسان‌ها از خاطرات بسیاری از اطرافیان خود سرشار است، خاطراتی که ناخودآگاه بر زندگی انسان سایه می‌افکند و گاه نقش‌آفرینی می‌کند به‌ویژه خاطرات دوران کودکی که به قول فروید تعیین‌کننده راه آینده زندگی است. براین اساس من از دوران شیرخوارگی تا زمان حاضر از بار فراوانی خاطرات پدر بزرگم اشباع هستم که نقش وسیعی در زندگی من داشته‌است، خاصه در شبی که برای تعیین سرنوشت و پیوند زناشویی بزرگان فامیل به‌گرد هم حلقه‌زده و به گفتگو نشسته بودند. در آن لحظه سرنوشت ساز و رویایی یکی از حاضران از پدر بزرگم خواست که آغاز سخن کند و پدر بزرگ ضمن تبریک به حسن انتخاب دو ره پوی زندگی گفت: «در مصر باستان در کتیبه‌ای نوشته شده بود که زیباترین و نشاط‌آورترین آوای موسیقی صدای کودک است؛ و در ادامه فرمودند:

«اگر بدانیم آن جاکه کلام و سخن از توانایی باز می‌ماند موسیقی جان می‌گیرد عمیق‌تر به ارزش این کلام پی می‌بریم و این چیزی است که همه پدران و مادران با تمام وجود خود، آن را حس و لمس می‌کنند؛ زیرا کودک افزون بر تجسم آرزو، ادامه دهنده نشاط و شادابی رویای زندگیست و ما دوست داریم همیشه و تا زمانی که زنده هستیم با موسیقی دم‌ساز و هم‌آواز باشیم. سخن گفتن در حاشیه ازدواج زاید به نظر می‌رسد چون ازدواج یک امر کمال‌یابی است به همین جهت آن را امری مقدس می‌دانند، من امشب رویایی را می‌بینم که نشئه آن در هاله تقدس و معنویت مطلق است. این رویا مرا به یاد شب عروسی مادر و پدر آرمان انداخت، فدای عروسی آن‌ها عروسی خودم را زنده کرد. من در آن لحظه رویایی که برای اولین بار در کنار همسرخویم نشسته بودم گفتم: خانم، در زندگی از تو دو چیز می‌خواهم که امشب یکی از آن دو چیز را که به همسرم گفته بودم برای شما بازگو می‌کنم و آن این بود که در هر کلام و حرکت و نگاه فقط سعی کنیم راست و صادقانه باشد. خوشبختانه تا امروز که نیم قرن از آن لحظه مقدس می‌گذرد هر دو در آن پیمان وفادار مانده‌ایم، اگر این زوج جوان این حرف مرا می‌پسندند زندگی خود را بر محور آن قرار دهند.»

بدر بزرگم اهل تظاهر نیست و هرگز خود را صاحب نظر نمی‌داند و عجیب اعتقاد به انتقاد دارد با اینکه بیش از هشت جلد کتاب در مسائل اجتماعی و تاریخی به چاپ رسانیده است، هنوز خود را نویسنده نمی‌داند. او انتقاد را آوردن خورشید به درون انسان و جامعه می‌داند و معتقد است تا انتقاد به ایمان تبدیل نشود جامعه راه اصیل خود را پیدا نخواهد کرد. او با تکیه به واژه مهر که مظهر روشنایی و نماد محبت است و در ادبیات ما به دو معنی «خورشید، دوستی» جلوه گراست به زندگی نگاه می‌کند، اولی تاریکی‌ها را می‌زداید و مجهولات را معلوم می‌کند و دومی انس، الفت و مهرورزی را آشکار می‌سازد، دو عنصری که زندگی در هاله آنها ارزش و زیبایی خود را نشان می‌دهد.

او در رابطه با جامعه، مردم، خانه و خانواده اعتقاد دارد که اگر به هر دلیل و جهتی رنجی، کدورتی و افتراقی پیش آید باید هر یک از افراد در خلوت خویش صمیمانه از خود سؤال کند که چه حرکت و حرفی موجب این پیش آمد و پیچیدگی ناگوار شده است و آنگاه که به جواب آن آگاهی یافت باید با شجاعت به اعتراف برخیزد تا از گسترش آن ابهام جلوگیری شود. این دیدگاه و طرز تفکر راهی است که از خیل ابهامات جلوگیری می‌کند و مشکلات را از بین می‌برد.

اگرچه به فرموده سعدی مشک آن است که خود ببوید نه آنکه عطار بگوید با در نظر گرفتن این کلام رسا، زیبا و گیرا، احساس می‌کنم به علت تحت تاثیر عواطف بودن، پای از گلیم خویش فراتر نهادم و بخشی از نوشته‌ها و سخنرانی‌ها و مقالات ایشان را که قبلاً در نشریات به ویژه فصل‌نامه‌های **گیلان ما** و **ره آورد گیل** منتشر شده بود به سلیقه خود جمع‌آوری و تنظیم نموده‌ام؛ که ماحصل آن کتاب حاضر است. بی شک این گردآوری از کاستی‌ها و کژسلیقگی‌های بسیاری آکنده است زیرا اولین باریست که در این میدان وسیع و راه ظریف و بسیار لغزنده گام برداشته‌ام.

با توجه به رشته تخصصی دانشگاهی که هیچ گونه تجانسی با هنر نویسنده‌گی ندارد، بر همگان آشکار می‌گردد، به علت غلبه احساسات دچار شتابزدگی شده‌ام که بیت سعدی جهان دیده در سرلوحه این مقال همه جانبه از نظر عمق و وسعت، بیانگر آن است. به هر حال با درس‌آموزی از کتب بزرگان و دانشوران که فرموده‌اند **کارها به صبر برآید مستعجل بسر درآید** نباید بیش از این پا را فراتر نهم. به همین جهت پیشاپیش از نویسنده محترم و معزز (بدر بزرگ عزیزم) و همه عزیزان به علت شتابزدگی پوزش می‌طلبم.

آرمان صداقت

۹	پیش گفتار
۲۶	به کجا می رویم
۲۸	آزادی، برابری، برادری
۳۲	رویای انسان
۴۲	روشنفکر کیست و رسالت او چیست
۵۰	مذهب در قرن پنجم
۵۰	مزدک کیست و مکتب او چیست
۵۳	آئین مزدک
۵۹	نگرشی به قهرمان در تاریخ
۶۶	حسن صباح
۷۷	قیام غلامان در تاریخ
۸۰	قیام غلامان در مصر
۸۲	قیام غلامان در چین
۸۳	قیام غلامان در اسپارت
۸۶	قیام غلامان در رم
۸۷	قیام غلامان در امریکا
۸۸	تراژدی فلسطین
۹۶	سیمای ایران در قرن نوزدهم
۱۰۸	مشروطیت چه بود و چه شد
۱۲۵	حال نه قال
۱۴۰	بازی های سیاسی
۱۴۳	بازی با شیخ خزئل
۱۴۵	بازی سرنوشت
۱۴۷	نگرشی کوتاه به نهضت جنگل
۱۵۳	نگرشی به فرو پاشی شوروی
۱۵۹	آرمان خواهان نهضت جنگل

۱۶۹	نگرشی تحلیلی از پدیده ملاسرا
۱۷۶	خصیصه های اخلاقی مردم گیل
۱۸۲	پورد اوود و ایران
۱۸۷	کاشف السلطنه چایکار
۱۹۰	گانوک آلمانی
۱۹۳	سخن گفته شد، گفتنی هم نماند
۲۱۲	مرگ چنین خواجه نه کاریست خرد
۲۱۶	در فراسوی احساس ها
۲۲۰	شعر و شاعری و محمد حسین خدایاری
۲۳۷	سلوکی در هرج و مرج
۲۶۷	اندیشمندان را اندیشه باید
۲۷۹	یک جهان راز در آمیخته داری به نگاه
۲۸۷	جناب خدایاری
۲۹۰	همکلاسی عزیز و دوست هنرمند و شاعر
۲۹۳	تبریک در هاله تکریم
۲۹۸	وجوه ارتباطی لاکان و لاهیجان
۳۰۲	یلدا چیست
۳۰۶	یادواره ای از پیشکسوتان فوتبال رشت
۳۰۸	راه راست گم شدن ندارد
۳۱۴	بنیاد میرزا کوچک از بدایت تا نهایت
۳۲۱	زنگ اشک (برای مادر عزیزتر از جان)

شد آنکه اهل نظر بر کناره می رفتند هزار گونه سخن در دهان و لب خاموش

گاهی هنر نویسندگی موجب رویه‌ای می‌شود که در انبوه هر نوع هرج و مرج با زیرکی و سنجیدگی آن‌چنان سلوکی زیبا و گیرا می‌آفریند که مقبول طبع دانشوران سترک و خوانندگان خوش ذوق و باریک‌نگر قرار می‌گیرد، ولی چون نگارنده نویسنده نیست و چنین ادعایی را گناه نابخشودنی می‌داند نتوانست در ورطه این طوفان پر آشوب و هرج و مرج ناشی از آن وضعی حاکم گرداند که لااقل مطلوب طبع خوانندگان عادی قرار گیرد تا چه رسد به دانشوران گزیده‌گو و سخن‌سنان برگزیده و سخن‌آموزان نغزگفتار و چون انسان تا پایان حیات نیاز به تصحیح خود دارد و باید از زمان برای برطرف کردن ضعف‌های خود تلاش کند به خود جرئت داده‌است تا در پرتو فضیلت‌های صاحبان‌اندیشه و کمال، ضمن درک نقایض برای تصحیح هر چه بیشتر خویش به تکاپو و تلاش برخیزد.

باری مطالب این کتاب که به همت و سلیقه نوه عزیزم آقای آرمان صداقت گردآوری گردید و از من خواست تا مقدمه‌ای بر آن بنویسم شامل مجموعه مقالاتی است که به مناسبت‌های مختلف نوشته شده و در نشریات و مجلات به چاپ رسیده است. مقالاتی که هیچ سنجیتی با یکدیگر ندارند. به همین جهت عنوان کتاب را هرج و مرجی بی سلوک انتخاب کرده است. اگرچه واژه هرج و مرج در همه ابعاد بیانگر ناسازگاری و ناهماهنگی است که به تعبیر دانشوران و پژوهشگران اجتماعی چیزی جز واژه انارشی نمی‌تواند بیانگر آن باشد هر چند مفهوم انارشیزم در این مورد یک عنوان دقیق و صحیح نیست زیرا انارشیزم به علت عدم اعتقاد به هر نوع حکومت اعم از اجتماعی و مذهبی که آن‌ها را موجب بدبختی و مایه مصیبت می‌دانند و آرمان والای خود را در فراسوی آن می‌بینند. چون جامعه‌ای که فاقد مدیریت باشد بی نظم و غیراصولی است اینگونه روال را دانشوران با واژه هرج و مرج به تعبیر می‌گیرند به ویژه اینکه بدانیم معنای واژه انارشی در زبان یونانی بدون حکومت است به همین جهت انارشیزم‌ها را هرج و مرج‌طلب یا آشوب‌طلب دانسته‌اند. همانطور که گفته شد هسته و پوسته انارشیزم مخالفت با هر نوع حکومت است زیرا آن‌ها همه قوانین را منشأ نگرانی و تشویش برای بشریت می‌دانند به گونه‌ای که دموکراسی را نیز اجبار اکثریت برای اقلیت تلقی می‌کنند.

به هر حال آنان انسان را بطور آفرینشی و ساختاری عنصری اجتماعی می‌دانند که مطابق خصیصه روانی خود داوطلبانه و آزادانه به همکاری می‌پردازند به همین دلیل فرزنانگان اجتماعی آنان را **اندیودوآلیزم** افراطی و فرا آزادیخواهی نام داده‌اند. به سخن دیگر آنان به حد افراط به آزادی فردی آنچنان عقیده دارند که مخالف هر نوع اجبار در فکر و روش انسان در جامعه هستند و این تمام هسته و پوسته مکتب یا فلسفه اجتماعی انارشیزم است. حال لزومی ندارد از نظرات باکونین روسی و پرودون^۱ فرانسوی یا عقاید الیزه رکلوژ یا کروپاتکین یا ویلیام نادوین انگلیسی و عقاید انقلابی و مسالمت آمیز آنان بحث شود. فقط باید به این نکته توجه داشت که آنچه قابل پیاده کردن در جامعه بشری نباشد نباید وقت و انرژی و سرمایه را هزینه کرد حال با این مقدمات برای نتیجه گیری در حد لزوم اشاراتی به جامعه خودمان در قرون نوزده و بیست می‌افکنیم.

در نخستین ربع قرن نوزده، **عباس میرزا** و **علیه** پسر آرزوی فتح‌علیشاه قاجار با تمام اخلاصی که در جنگ با روس ها از خود نشان داد، ولی با شکست خفت بار مواجه شد به گونه‌ای که بخش وسیعی از خاک ایران از دست رفت و چون از درک تحلیل علمی علت شکست عاجز بود با حسرت و اندوه از ژوهر نماینده سیاسی فرانسه می‌پرسید: **اجنبی حرف بزن، به من بگو چه کنم تا ایرانیان را بیدار کنم و به سطح شما برسانم.**

اگر چه پاسخ آن براهل خرد روشن بود ولی هنوز بسیار کسان در گوشه و کنار کشور ایران در نخستین دهه قرن بیست و یکم از خود و دیگران می‌پرسند، راستی چه باید کرد تا مانند دیگران به شکوفایی و بالندگی اجتماعی رسید. در این زمینه و در پی کشف این مجهول، فرزنانگان نخبه و روشنفکران فرهیخته با دقت علوم ریاضی پاسخ های سنجیده‌ای دارند، ولی تصور نگارنده این است که باید فرهنگ سازی کرد زیرا فرهنگ با تمام وجود انسان اعم از درون و بیرون پیوندی تنگاتنگ و گسست ناپذیر دارد. **واسلاو پاوِل** **vaslave pavel** می‌گوید: **فرهنگ و توسعه آن در واقع توسعه و بازتاب اسرار روح انسان است. وقتی جامعه ای آثار فرهنگ سازان را پذیرا نمی‌شود جامعه به گورستان تبدیل می‌شود.**

باید دانست فرهنگ با وضع قوانین به وجود نمی‌آید و بهترین قانون در جامعه ای که فاقد فرهنگ پویا باشد چیزی بی رمق و حتی مرده است، این مسئله ای است که همه پژوهشگران در آن وحدت نظر دارند. می‌دانیم هر جامعه در کیفیت خود به شاخصیتی می‌رسد که پژوهندگان با مشاهدات شاخص ها به میزان رشد و شکوه آن جامعه پی می‌برند، بر این اساس باید از این زاویه با تکیه برواقعیات برای یافتن پاسخ متقن و منطقی به اقدام پرداخت. برای تحقق این هدف و معلوم کردن هر مجهول هر پژوهشگر

^۱ - پرودون به مناسبتی گفته بود: حکومت انسان بر انسان به هر شکلی که باشد نوعی از بنده کردن است، جامعه وقتی در کمال عالی خویش است که نظم را بی احتیاج به دولت مستقر سازد.

باید واجد دو صفت باشد، اول راست‌گویی و دوم داشتن وجدانی بیدار و مسئول، زیرا راست‌گویی الفبای تحقیق و وجدان تعریفی از تاریخ است.

واقعیت این است که شخصیت انسان از مجموعه ای شکل می‌گیرد که هسته آن ترکیبی از احساس و اندیشه و عمل است، اما داوری همیشه منوط و معطوف به عمل است و تا زمانی احساس و اندیشه از قوه به فعل نیاید داوری در شناخت ممکن نخواهد بود، تنها فعل انسان در فضای زندگی که به منزله آزمایشگاه برای نقش‌افزینی است واقعیتهایی عینی و ملاکی متقن برای داوری است.

میشیله مورخ نامدار فرانسه در مقدمه تاریخ فرانسه می‌نویسد: **هر چیز روی همه چیز تأثیر می‌کند.** این اثرگذاری او را در چند و چون خود می‌گیرد و به محرکی جهت پاسخ‌گویی تبدیل می‌کند، این تبدیل به گونه‌ای است که انسان هنگام تغییر دادن ناخودآگاه خود نیز تغییر می‌کند. ولی در ایران اعتقاد و اصطلاحی است که **هیچ چیز شرط هیچ چیز نیست** یعنی هر چه پیش‌آمد خوش‌آمد. با این معیار، ایرانی برای خود و اراده، کنش و منش خود بی‌اعتنا است و در نتیجه تسلیم سرنوشتی می‌شود که دیگران برای او ترسیم می‌کنند در حالی که همگان می‌دانند که **انسان خالق سرنوشت خویش است و سرنوشت چیزی جز اراده آگاهانه او در پهنه هستی نیست.**

واقعیت این است که گستره زندگی صحنه بکنای هنرمندی انسان است و هنر زندگی کردن، خلق کردن آرامش، آسایش و زایش گل‌های شادی و مهرورزی و زیبایی‌های آرمانی است. همان‌گونه که انسان از دیدن گل و زیبایی‌های طبیعت لذت می‌برد و شاد می‌شود و از مشاهده لاشه‌های گندیده و متعفن مردارها رنجور و منزجر است در جامعه‌ای زیستی نیز دوست دارد با انسان‌هایی دمساز و هم‌آواز باشد که ضامن شادی و آرامش کمال‌یابی او باشد به همین جهت از محاوره و ارتباط با انسان‌هایی که نماد راست‌گویی، فداکاری، خیرخواهی، پاک‌اندیشی، خردمندی، عدالت‌خواهی و نوآوری باشد سرشار از شور و شوق و شادی می‌شود به گونه‌ای که نبض زندگی را احساس می‌کند ولی عکس آن یعنی از دیدن انسان‌های خدعه‌گر، حسود، چاپلوس، دروغگو، نفع‌طلب، خودپسند و مذبذب رنجور و گریزان است. در حالی که همه می‌دانند **همه انسان‌ها به رغم ویژگی‌ها و امکانات فرشته به دنیا می‌آیند ولی فرشته در گور نمی‌روند.**

اگر می‌بینیم از سحرگاه تاریخ اندیشمندان برای انسانی کردن محیط زندگی به اساطیر و افسانه پردازی و اتوپیا سازی روی آورده بودند ناشی از این نیاز بوده است زیرا آن‌ها می‌خواستند با به وجود آوردن انسان نمونه، شکوه و بالندگی زندگی را حفظ کرده و استمرار دهند. در این زمینه ادیان و مسائل عرفانی و مکاتب فلسفی هر یک به فراخور فرهنگ خود به ساخت و پرداخت مطابق الگوی خود به تلاش و تکاپو برخاسته بودند تا بدان گونه آدم معجونی همچون **آدلف هیتلر** در صدد فراهم

آوردن ابوانسان در مکتب نازیسم بود در حالی که واقعیت این است که انسان به علت پیچیدگی های روحی و ظرافت و حساسیت های روانی نمونه پذیر همچون سنگ، آهن و چوب نیست و دایم به علت حضور و ظهور ضرورت ها در تغییر و تبدیل است.

این دگرگونی و نو شدن و تجدیدگردیدن ها بیانگر این نکته است که درگیتی همه چیز در همه حال در تغییر و درحالت شدن است نه ماندن و بودن و به ویژه در مسائل نظری که در عالی ترین سطوح خود تابعی از این روند ازلی و ابدی است. از این روی می بینیم هیچ یک از ارگان های جامعه، مطلق اندیشی را نمی پذیرد و گناه آن را به عهده نمی گیرد براین اساس و با تکیه بر این اصل لایزال توصیه اندیشمندان این است که انسان ها باید با نگرش علمی و بدور از هر نوع خام اندیشی و جزم گرایی و شیفتگی عصبی، ضمن پذیرش واقعیات برای پرورش آیندگان و رویش گل های امید به تکاپو برخاسته و به پیش بازند. معروف است که از بودا این انسان والا پرسیدند که چه باید کرد تا از حاصل دسترنج خود برای یک سال به آسودگی زندگی کرد.

بودا بی درنگ پاسخ داد: بروید گندم بکارید.

دیگری پرسید: اگر بخواهیم از نتیجه کار خود بمدت ده سال از آسودگی برخوردار شویم چه باید کرد؟
بودا گفت: بروید درخت بکارید.

سومی پرسید: اگر بخواهیم صد سال از آن بهره ور شویم چه باید کرد؟

بودا یک لحظه درنگ کرد و سپس با تاکید گفت: بروید انسان تربیت کنید.

آری انسان به علت ظرافت و حساسیت روانی و پیچیدگی های ساختاری همیشه در هسته مرکزی توجه دانشوران بوده است و از دیرگاه از والایی، توانایی، ارزش و شکوه آن سخن سنجان به ستایش پرداخته اند. **سوفوکل** آتنی در دوهزارو پانصد سال پیش در تراژدی **آنتیگون** گفته بود: در جهان نیروهای حیرت انگیز بسیارند اما نیرومندتر از نیروی انسان نیرویی نیست.

شکسپیر در نمایشنامه هاملت با صراحت بیشتری گفته است: آدمی شاهکار شکفت بخشی است، در عقل شریف، استعدادش بی پایان، پیکر و رفتارش زیبا و اعجاب انگیز، در عمل چون فرشتگان، در ادراک مانند خدایان مظهر زیبایی جهان، اشرف جانداران با این همه یک مشت خاک بی مقدار است.

این ویژگی ها و نقش آفرینی ها درگستره هستی موجب شد فیلسوف نام آوری هم چون **فویو باخ** با اعتقاد تاکید کند که انسان عالی ترین و یگانه ترین و جامع ترین موضوع فلسفه است و او را غایت آرزو و نماد سعادت در هستی می شناسد. در حالی که می دانیم همین انسان با همین اسکلت در سپیده دم زندگی هم چون بوزینگان پشت خم کرده بصورت گله و در گله وارگی می زیسته است؛ اما در سایه کار و پیکار و تجربه اندوزی نه تنها از دل غار و شکاف سنگ ها خود را رهانید بلکه امروز با ساختن

خانه در فضا در صدد خروج از این کره خاکی است و می رود تا نادیدنی ها را ببیند تا آنچه در وهم ناید آن شود. باری این معجزه طبیعت و آفرینش به علت خیزش و خواستن و برخورد با عوامل محیطی آنقدر رنگ و شکل متضاد به خود می گیرد که فرزانشان سترگ را به حیرت و شگفتی گرفتار می نماید، زیرا همین انسان با همین کیفیات فیزیکی گاهی برای زندگی بخشیدن به یک بیمار مشتاقانه و داوطلبانه و به طور گمنام کلیه و چشم خود را هدیه می کند و برای کشف یک مجهول بدن خود را به آزمایشگاه میکروب سل و سرطان تبدیل می کند و گاهی برای استیلا بر دیگران و تشقی غرایز پست و حقیر خود شطهای عظیم خون جاری می سازد. در حالی که می داند فقط یک بار می تواند در این کره خاکی زندگی کند. گاهی تحت تاثیر یک نگاه، یک اقدام، یک پیام، آن چنان دگرگون می شود که وصف ناپذیر و اعجاب انگیز است و گاهی هم چون سنگ بی احساس و سترون است.

نگاهی به سیمای انسان هایی هم چون چنگیز، تیمور، هیتلر، حلاج، گاندی، بودا، مادام ترزا، دکتر آلبرت شوابتر و ... ما را از هر نوع بحث معاف می دارد. این حساسیت ها و ظرافت ها و توانایی ها موجب شد صاحبان فضل و خرد برای ایجاد فضای مطلوب جهت عدالت جویی و مهرورزی باشند تا به زیبایی زندگی لبخند بزنند.

اندیشمندان دین حنیف اسلام به ما آموخته اند که یک ساعت تفکر بر بیش از هفتاد سال عبادت برتری دارد. **انشتاین** با صراحت ویژه ای گفت: **فکر کردن مشکل ترین کارهاست**، واقعیت هم همین است زیرا **اندیشیدن اخلاقی ترین اصل و از ارکان بویای هستی است**. این که سعدی سخن ساز و سخن آموز با تکیه به تجربه خویش سروده است **اول اندیشه وانگهی گفتار**. بیانگر والایی و نقش آفرینی اندیشه است و اگرچه اندیشه عنصری **خودآ و خود را نیست** و به طور مجرد از لاهوت به عالم ناسوت نیامده است و اگر می بینیم در جامعه بشری روشنفکر از اعتبار فائوری برخوردار است ناشی از میزان نفوذ و قدرت اندیشه است به همین جهت انتظار و توقع مردم از این قشر امری طبیعی است.

آقای **مفتون امینی** هنرمند با قریحه و باسجیه برای ترسیم سیمای ارزشمند انسان شعر بلندی سروده است که قسمت هایی از آن جهت اخذ نتیجه نقل می گردد.

ای مرد سر بلند شایسته کیستی؟

انسان خدای خاک

هان بیشتر بگو، پدر و مادر تو کیست؟

مادر نسیم صبح و پدر آفتاب ظهر

بای تولد فور و تاریخ آن بگوی

نوروز سال حادثه در شهر انتظار

آیا شناسنامه و یا فور شماره اش

انسان شناسنامه ندارد و شماره نیز

شکل قیام او سر با یک معرفی است
 برگوی نام دولت متبوع خویش را
 جز سرنوشت خویش مرا دولتی نبود
 اینک بگو محل سکونت و کار خویش
 من مسکنم جزیره شب در خلیج اشک
 کارم تلاش جستن راهی به شهر صبح
 مملویم مپس و کیفر از این پیش گشته‌ای؟
 جز سرنوشت خویش مرا کیفری نبود
 برگو که مذهب تو در این روزگار چیست؟
 انسان به جز شرافت خود مذهبی نداشت
 آیا تو ملتزم به حقیقت نمی شوی؟
 نفس وجود هر بشری التزام اوست
 ای مرد متوم، آیا تو احتیاج ندراری به یک وکیل؟
 آقای بازپرس، من کور نیستیم که عصا کش کنیم اجیر
 ای مرد متوم، آیا تو مفتخر به نژادت نبوده‌ای؟
 هرگز نژاد باعث هیچ افتخاری نیست
 این افتخارهاست که نژاد آفریده اند
 ای مرد متوم، تاریخ و مین تو مقدس نبوده‌اند؟
 آقای بازجو، تاریخ اگر قیافه ناسازد مقدس است
 اما وطن به صورت یک آشیان پاک
 جایی ستودنی است
 ای مرد متوم، آیا در این جهان پر از درد و آهنت
 بایی به معنویت یک گل نمی دهی؟
 آقای بازجو، یکار با سیاهی و پرواز در سپهر
 تسخیر رودها و تبعید ابرها
 آواز دستجمعی پارو زنان صبح
 پیوند در میان دو دریا، دو دل، دو مرز، یک معنویت است
 ای مرد متوم، گفتم که با شتاب کجا می روی بگو؟
 سوی سکوت روشن و آزاد و بی سوال

بی شک این پندار شاعرانه و هنرمندانه از زاویه مجرد اصلی پذیرفتنی است و بیانگر علو طبع و مقام
 والای انسان در بلندای هستی است ولی همین انسان وقتی از دهلیز هزارتوی تاریخ گذشت از خود
 نشانه‌ها و علانمی گذاشت که معرف او بوده است و گاه آنچنان به آن نشانه‌ها وابسته و پیوسته می‌شود
 که گویی بدون آن هیچ است و گاه در این روند در اثر تکرار به عادی‌گری گرفتار می‌شود که او خود
 جزئی از آن می‌شود و تبدیل به طبیعت ثانوی وی می‌گردد که از نظر فیزیولوژیست‌ها غریزه نام می‌گیرد.